

نقش اهل بیت (ع) و شیعیان در گسترش دانش طب*

عباس علی واشیان** و حسین طایفی نصرآبادی***

چکیده

هدف از وضع قوانین و احکام در ادیان الهی، به ویژه در دین مبین اسلام، سعادت مادی و معنوی جامعه بشری است و نیل به قرب الهی به عنوان مقصد و هدف غایی افعال و اعمال انسان، نیازمند آزمونی بس مشکل در سنجش کیفیت اعمال و یافتن نیکوترین آنهاست. انجام عمل و صدور افعال از انسان نیز نیازمند ملزومات خاص خود می‌باشد؛ بنابراین، دین کامل باید برای این مقدمات نیز برنامه کاملی داشته باشد.

انجام تمامی اعمال به صورت کاملاً صحیح، مطابق فرامین الهی و فطرت انسانی، میسر نیست مگر در سایه صحت و سلامت کامل انسان در هر دو بعد جسمانی و روحانی؛ از آنجا که قرآن و عترت (ع) به عنوان منابع شناخت و هدایت در مسیر قرب الهی هستند، باید ریشه‌های اصلی و منشأ علم سلامت جسم و روح را هم در این دو جست‌وجو نماییم؛ چرا که هادیان هر مسیر باید آگاهترین مردم به مسیر ملزومات سفر باشند. سلامت جسم و روح با تمام ابعاد آن تحت عنوان طب اسلامی که به عنوان تابلوی تمدن اسلامی رخ می‌نماید؛ مطرح می‌شود که پرچمدار و طلایه دار آن مکتب تشیع، ائمه، علما و حکمای شیعه می‌باشند.

نوشتار حاضر در پی ارائه تعریف صحیحی از طب اسلامی؛ تبیین مواضع دین اسلام در خصوص طب و برتری و اعلی‌میت طب اسلامی بر سایر مکاتب طبی؛ نقش طب اسلامی در شکوفایی تمدن اسلامی و همچنین ارائه مواضع و نظرات بی بدیل اهل بیت (ع) در خصوص طب و نقش مکتب تشیع در گسترش این علم الهی است.

واژگان کلیدی: اهل بیت، علم، طب، مکتب طب اسلامی، شیعیان.

*. تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۵/۳۰ و تاریخ تأیید: ۱۳۹۶/۷/۲۵.

**دکترای تخصصی قرآن و علوم (بهداشت و سلامت)، جامعه المصطفی العالمیه: www.sadra251@gmail.com

***کارشناس طب ایرانی - اسلامی: Hotayefi128@gmail.com

مقدمه

ضرورت پرداختن به علوم گوناگون و فراگیری آنها در کلام معصومان (علیهم السلام) کاملاً مشهود است و نگاه دین به علم آموزی و کسب علم، نگاهی ویژه است و بی شک منشأ بسیاری از علوم، وحیانی می‌باشد. در این میان علم طب یکی از کاربردی‌ترین علوم و به عنوان یکی از نیازهای اساسی انسان در طول تاریخ بشریت مورد توجه بوده و حکما و بزرگان به دنبال راه‌های گسترش و بسط آن برآمده‌اند.

طبيب به عنوان، خادم طبیعت و تامین‌کننده نیازهای حفظ سلامت انسان و همواره مورد احترام بوده و از او به نیکی یاد شده است. اما سیر گسترش، پیشرفت و تکمیل این علم شریف چگونه بوده است؟ نقش پیامبران الهی در این زمینه چه بوده است؟ نگاه دین اسلام به این موضوع چیست؟ اسلام سلامت گریز است یا سلامت‌گرا؟ آیا ظهور اسلام و آموزش‌های این دین الهی، موجب کندی و تعطیلی این علم شده، یا به پیشرفت آن کمک کرده است؟ نقش معصومان (علیهم السلام) در این زمینه چه بوده است؟ آیا امامان ما به عنوان طبیب شناخته می‌شده‌اند و چنین قصد و هدفی را دنبال می‌کردند؟

احادیث و روایات طبی در راستای تأیید علوم و گزاره‌های طب بوده یا رد آن یا به هدف در انداختن طرحی جدید از این علم بوده است؟ «طب اسلامی» مکتبی مستقل است و برای خود زیربناهای مشخص و متفاوتی دارد یا خیر؟

چرا حکما و بزرگان مسلمان که طبیان حاذق و صاحب سبک بوده‌اند، از عنوان «طب اسلامی» رونمایی نکرده و از آن استفاده نکرده‌اند؟

نوشتار حاضر با تبیین جایگاه و نقش اهل بیت (علیهم السلام) در گسترش علم شریف طب؛ در پی پاسخ به این پرسش‌هاست.

تعریف علم طب

۴۲

دانشمندان و حکما هرگاه می‌خواستند علمی را تعلیم دهند، هشت مطلب را درباره آن علم به عنوان مقدمه بیان می‌کردند و معتقد بودند دانستن این مطالب باعث می‌شود تا جوینده علم بهتر و با دید صحیح‌تری آن علم را بیاموزد. به این هشت مطلب «رئوس ثمانیه» یا «موضوعات هشتگانه» می‌گفتند که عبارتند از:

۱- تعريف علم؛ ۲- موضوع علم؛ ۳- فايده علم؛ ۴- مؤلف علم؛ ۵- ابواب و مباحث علم؛ ۶- جايگاه علم در ميان ديگر علوم؛ ۷- غرض و مقصود علم؛ ۸- روش‌های تعليم علم. در ادامه به حسب نياز جهت تبیین و تعريف علم طب، به بيان برخی از «رئوس ثمانية» علم طب که به نظر می‌رسد از ديگر مطالب مهم‌تر و اساسی‌تر هستند، پرداخته، آنها را مورد بررسی و تحليل قرار می‌دهيم. در شناختن هر علمی بايد تعريف، موضوع و هدف آن علم و جايگاه آن علم در بين علوم ديگر مشخص باشد. شيخ الرئيس ابوعلی سینا در کتاب «قانون» در تعريف علم طب می‌فرماید:

«إِنَّ الطَّبَّ عِلْمٌ يَتَعَرَّفُ مِنْهُ أَحْوَالُ بَدَنِ الْإِنْسَانِ مِنْ جِهَةِ مَا يَصِحُّ وَيَزُولُ عَنِ الصَّحَّةِ لِيَحْفَظَ الصَّحَّةَ الْحَاصِلَةَ وَيَسْتَرُدَّهَا الزَّائِلَةَ»؛ بنابراین می‌گوئیم از آنجایی که تمایز علوم به موضوعات مورد بحث آنهاست، موضوع علم طب نیز احوال بدن انسان است، از حیث صحت و مرض؛ چه آنکه اگر صحت و سلامت حاصل باشد، آن را حفظ نماید و اگر صحت زائل شده باشد، آن را برگرداند. چنانکه حکما فرموده‌اند: «طب علمی است که طبیب بدان علم اندر حال‌های مردم و درستی و بیماری او نگاه کند (احوال بدن انسان را از حیث سالم یا بیمار بودن بشناسد) تا چون درست باشد، تندرستی بر وی نگاه دارد و چون بیمار گردد او را به حال تندرستی باز آرد، چندان که ممکن گردد» (ابن سینا، قانون). بنابراین موضوع علم طب، شناخت اسباب تندرستی و بیماری و احوال آن و کیفیت تصرف در آن است. غایت و هدف این علم نیز نگاه داشتن تندرستی و بازگرداندن آن در صورت از دست رفتن است.

همچنین شایان ذکر است واژه «طب» در کتب مختلف مانند: کشاف اصطلاحات الفنون (تهانوی)، کتب مرحوم گیلانی و مرحوم آملی و ... به فتح، کسر و ضم طاء (طَبْ، طِبْ، طُبْ) و به معانی ذیل به کار رفته است:

- ۱- سحر: زیرا برخی معالجات در آن خرق عادت و شبیه سحر است؛
- ۲- عادت: عادت طبیب است که تغییر در احوال ایجاد کند؛
- ۳- اصلاح: به وسیله آن اصلاح احوال صورت می‌گیرد؛
- ۴- حَقِّق (مهارت): نیاز به مهارت بالا دارد.

جایگاه علم طب

علم طب از فروع حکمت طبیعیات از دسته حکمت‌های نظری است. برای مشخص‌تر شدن این جایگاه توضیحاتی پیرامون حکمت ارائه می‌شود.

خواجه نصیرالدین طوسی و قطب الدین شیرازی در تعریف حکمت می‌فرمایند: «حکمت در عرف اهل معرفت عبارت است از بودن و دانستن چیزها چنان که می‌باشد و قیام نمودن به (اجرای کارها) چنان که باید؛ به قدر طاعت تا نفس انسانی به کمالی که متوجه آن است، برسد» (طوسی، اخلاق ناصری، ۳۷)؛ به بیان دیگر، حکمت درک ویژه‌ای است که انسان با آن می‌تواند حق و حقیقت را دریابد و از تباهی کار و از کار تباه جلوگیری نماید. راغب در مفردات می‌گوید: «حکمت یعنی رسیدن به حق به واسطه دانش و خرد» (راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، واژه «حکمت»). ملاصدرا می‌گوید: «حکمت یعنی تکمیل نفس به نظم عقلی جهان در حد توان بشری تا به خداوند متعال مانند گردد» (ملاصدرا، اسفار اربعه، ۲۰).

علامه طباطبایی همه معانی و تفاسیر یاد شده را جزو معانی حکمت برشمرده و می‌فرماید: «حکمت شامل حقایق، معارف و فروع است و قرآن، حکیم است؛ زیرا حکمت و حقایق معارف در آن قرار دارد؛ بنابراین، قرآن نیز چون یک شخص محکم کار (حکیم) است که کردار او محکم و خالی از فساد و تباهی است» (طباطبایی، المیزان، ذیل آیه ۴ سوره دخان)؛ از این رو، آیاتی از قرآن که شامل این واژه مقدس‌اند، همین معنا را می‌رسانند.

حکما و دانشمندان حکمت را به دو بخش نظری و عملی تقسیم کرده‌اند. حکمت نظری یعنی شناسایی و علم به احوال اشیا و موجودات، آن چنان که هستند و حکمت عملی یعنی علم به رفتار و کردار آدمی بدین معنا که افعال اختیاری وی چگونه باید باشد؟ بنابراین حکمت نظری از «هست»‌ها و «است»‌ها سخن می‌گوید و حکمت عملی از «باید»‌ها و «نباید»‌ها؛ به بیانی دیگر، حکمت نظری درباره هستی‌های نامقدور کاوش نظری به عمل می‌آورد و حکمت عملی از هستی‌های مقدور و در اختیار انسان گفت‌وگو می‌کند.

در ادامه به تعریف دقیق‌تر این تقسیم‌بندی می‌پردازیم:

۱- حکمت نظری

موضوع حکمت نظری، مصادیق مادی یا غیر مادی است. همچنین یا تصور این مصادیق متوقف بر دخالت ماده است یا خیر. اگر ماده در مصادیق خارجی و تصور آن دخالت نداشته باشد، علم الهی خوانده می‌شود و اگر دخالت ماده تنها در جهت مصادیق باشد، نه تصور، دانش ریاضی است و اگر این دخالت هم مصادیق و هم تصور باشد، علم طبیعی است.

۱-۱. حکمت الهی یا الهیات (مابعدالطبیعه)

به حکمت الهی، فلسفه اولی، علم کلی یا فلسفه علیا نیز می‌گویند. الهیات، علم الهی، علم نفوس، علم عقول، فلسفه اولی، علوم مابعدالطبیعه یا متافیزیک که در مورد موجودات مجرد از ماده بحث می‌کند، عنوان‌های دیگر این نوع حکمت است. موضوع حکمت الهی هم از نظر ماهیت (حد) و هم از نظر وجود (قوام) مجرد از ماده است و اگر موجودات مادی نیز متعلق بحث آن قرار می‌گیرند، از حیث «وجود» آنهاست که البته «وجود از آن جهت که وجود است» مادی نیست و متعالی از مادیات است.

۱-۲. حکمت تعلیمی یا ریاضیات

ریاضیات یا فلسفه اوسط، جسم را در حالت ثبات بررسی می‌کند. در واقع، آن قسمی از حکمت که موضوع آن ماهیتاً مادی نیست، ولی قوام و وجود آن متوقف بر ماده است، حکمت ریاضی است؛ چنانکه ماده داخل در ماهیت سطح یا حجم هندسی نیست، لکن این دو در مرحله وجود، در عالم ماده محقق می‌گردند و قوام آنها همواره متوقف بر ماده است. اصول علم ریاضی شامل چهار علم حساب، هندسه، نجوم و موسیقی است. از فروع آن می‌توان به علم مناظر و...، علم جبر و مقابله و علم جرّ افعال اشاره کرد.

۱-۳. حکمت طبیعی یا طبیعیات (مافی‌الطبیعه)

آن قسمت از حکمت که موضوع آن حداً و وجوداً (قواماً) مادی است، حکمت طبیعی است؛ برای مثال، ماده، جزء ماهیت «جسم طبیعی» است و جسم طبیعی هم از نظر ماهیت (حد) و هم از نظر وجود (قوام) متوقف بر ماده است؛ لذا این قسم از حکمت، حکمت طبیعی (مافی‌الطبیعه) یا فیزیک خوانده می‌شود.

علم طبیعی، طبیعیات یا فلسفه سفلی به بررسی وجود با ماده از لحاظ تغییرات می‌پردازد. اصول طبیعیات شامل هشت علم است: سماع طبیعی، سماع و العاکم، کون و فساد، علم جماد، علم نبات (گیاه)، علم حیوان، علم النفس، آثار العلویّه. فروع طبیعیات بسیار متعدد است و از آن جمله علم طب می‌باشد. پس برای درک صحیح طب باید اصول طبیعیات فراگرفته شود و سپس فروع آن خوانده شود.

۲- حکمت عملی

حکمت عملی بایدها و نبایدهاست و قسم اول آن علم اخلاق می باشد و شامل باید و نبایدهایی است که مربوط به شخص است و شخص باید انجام دهد، اما بایدها و نبایدهایی که مربوط به اجتماع است، دو گونه است: یا مربوط به اجتماع کوچک مثل خانواده یا مدرسه است که به آن تدبیر منزل (علم تدبیر منزل) می گویند. پدر در خانه، وزیر در وزارتخانه، مدیر در مدرسه و معلم در کلاس و پیش نماز در مسجد، همه تدبیر می کنند. یا مربوط به اجتماع بزرگ مثل کشور است که به آن سیاست مَدَن می گویند.

از آنچه گذشت، جایگاه علم شریف طب مشخص می گردد و دانسته می شود که طب از فروعات حکمت طبیعیاتی است که قسم سوم حکمت نظری می باشد.

کاربرد واژه حکمت در قرآن و حدیث

واژه حکمت، بیست بار در قرآن مجید تکرار شده و در بیشتر موارد توأم با «کتاب» است و تعلیم و انزال آن از جانب خداوند و از جانب پیامبران نسبت به مردم است. قرآن کریم از حکمت به «خیر کثیر» یاد می کند: ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذْكُرُ إِلَّا أَهْلَ الْاَلْبَابِ﴾ (بقره / ۲۶۹)؛ «خدا به هر کس که بخواهد حکمت می بخشد و به هر کس حکمت داده شود، به یقین، خیری فراوان داده شده است و جز خردمندان، کسی پند نمی گیرد».

این خیر کثیر در ابتدا در نزد ذات اقدس اله می باشد و بارها در قرآن کریم، خداوند خود را به حکیم ستوده و آن را از اسماء و صفات خود دانسته است. نخستین مخلوقاتی که حکمت به معنای اتم و اکمل آن به آنها اعطا شده، اهل بیت علیهم السلام می باشند (مرآة العقول فی شرح اخبار آل رسول، ۱۰ / ۴۳).

در منابع روایی شیعه و از لسان معصومان علیهم السلام بر اهمیت و عظمت حکمت تأکید شده و مؤمنان به جست و جوی آن فراخوانده شده اند. معروف ترین این احادیث، آن را گمشده و مطلوب مؤمن قلمداد کرده و تأکید فراوان بر کسب آن توسط مؤمن نموده است «رسول خدا صلی الله علیه و آله: کلمه الحکمه ضالة المؤمن فيحدث وجدا فهو احق بها». همچنین در حدیث آمده است که مؤمن هر جا حمکت را یافت، باید به دست آورد؛ هر چند در چنگ منافق، کافر یا مشرک بود (اسلامی، دامنه معنایی حکمت در قرآن، اخلاق و حدیث).

مضمون مشترک این قبیل احادیث آن است که مسلمان نباید با توجه به خاستگاه جغرافیایی، انسانی یا تاریخی حکمت از آن رویگردان شود و خود را از آن بی نیاز ببیند. از نظر این احادیث، حکمت چونان گوهری است که همواره ارجمند است و ما باید بی توجه به دارنده‌اش آن را کسب کنیم.

نمونه‌ای از این احادیث را در زیر می‌توان دید:

امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، فَاطْلُبُوهَا وَلَوْ عِنْدَ الْمُشْرِكِ تَكُونُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا»؛ «حکمت گمشده مؤمن است. پس آن را گرچه نزد مشرک باشد، بجویید که شما بدان سزاوارتر و شایسته‌ترید» (طوسی، امالی، ۶۲۵).

امام علی (علیه السلام) در حدیثی دیگر می‌فرماید: «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَلَوْ مِنْ أَهْلِ التَّفَاقُحِ»؛ «حکمت گمشده مؤمن است. پس آن را گرچه از منافقان باشد، فراگیرید» (نهج البلاغه، حکمت ۸۰).

بی شک رئیس الحکماء، حضرات معصومان (علیهم السلام) هستند و حکمت به طور کامل و با تمام شقوق در ایشان مجتمع است و بدون تردید علم طب که جزئی از حکمت است، به طور کامل در ایشان وجود دارد و ایشان طبیب الاطباء هستند، همچنان که امیرالمومنین (علیه السلام) در مورد پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید:

«طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِيبِهِ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَأَحْمَى مَوَاسِمَهُ يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ مِنْ قُلُوبٍ عُمَى وَأَذَانٍ صُمٌّ وَاللِّسَنَةَ بَكُمْ مُتَّبِعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ» (نهج البلاغه، بی تا: خ ۱۰۸)؛ «طبییبی است که با دانش خود، همواره میان مردم می‌گردد. مرهم‌هایش را به خوبی فراهم و ابزار کارش را آماده کرده و آنها را هر جا که لازم باشد، از دل‌های کور و گوش‌های کر و زبان‌های گنگ به کار می‌برد. غفلت‌گاه‌ها و جایگاه‌های حیرت را جست‌وجو و با داروی خود آنها را درمان می‌کند».

تاریخ علم طب

۴۷

آن گونه که از روایات برمی آید، این علم از علومی است که خداوند به وسیله جبرئیل به حضرت آدم (علیه السلام) تعلیم فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - أَهْبَطَ آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ، وَعَرَّفَهُ عِلْمَ كُلِّ شَيْءٍ، فَكَانَ مِمَّا عَرَّفَهُ النُّجُومُ وَالطُّبُّ»؛ «خداوند آدم را از بهشت فرو آورد و او را از آگاهی به همه چیز برخوردار

ساخت. نجوم و پزشکی از جمله چیزهایی بود که خداوند، وی را از آنها آگاه کرد» (مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۴: ۵۵/ ۲۷۵).

برای نخستین بار ادريس نبی یا همان هرمس حکیم این علم و بسیاری از علوم دیگر مانند نجوم، هندسه، حساب و... را مدون کرد و تعلیم نمود و انبیاء دیگر آن را تکمیل نمودند؛ مثلاً حضرت سلیمان بن داود علیه السلام هر روز در محراب عبادتش گیاهی برای او ممتل می‌شد و خصوصیات و خواص آن از جانب خدای متعال به آن حضرت تعلیم داده می‌شد و ایشان نیز برای شاگردان خود که از حکمای یونان بودند، بیان می‌فرمود (منتظر، گنجینه تندرستی، ۴۰). برخی از دانشمندان بر این باورند که علم طب، مبدأ الهی دارد و متکی به وحی است. اندیشمند و محقق بزرگوار شیخ مفید رحمته الله در این باره چنین می‌فرماید: «طب دانشی است درست که آگاهی از آن، امری ثابت است و راه دسترسی بدان نیز وحی است. آگاهان به این دانش، آن را تنها از پیامبران بهره گرفته‌اند؛ زیرا نه برای آگاهی یافتن از حقیقت بیماری، راهی جز به کمک سمع (ادله نقلی) هست و نه برای آگاه شدن به درمان، راهی جز توفیق. بدین سان، ثابت می‌شود که یگانه راه این آگاهی، شنیدن از همان خدایی است که به همه نهفته‌ها آگاه است» (مفید، تصحیح الاعتقاد، ۱۴۱۳: ۱۴۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۴: ۶۲/ ۷۵).

بنابراین، می‌توان گفت که سرآغاز علم طب، آموزه‌های وحی بوده است اما تجربه دانشمندان نیز بدان افزوده شده و تدریجاً این دانش، گسترده‌تر شده است. ولی باید گفت این ادعا که وحی، تنها راه رسیدن به این دانش است، علاوه بر اینکه متکی بر برهان عقلی یا شرعی نیست، بطلان آن به وسیله تجربه ثابت شده است و آنچه از مرحوم شیخ مفید نقل شده که راه رسیدن به دانش طب، «السمع عن العالم بالخفیات» است، اگر مقصود، یکی از راه‌های رسیدن به این دانش باشد، صحیح است؛ و گر نه نمی‌تواند صحیح باشد. چرا که سه احتمال را می‌توان در مورد گسترش طب به وسیله انبیاء یا تجربه فرض نمود. احتمال اول اینکه علم طب توقیفی هست و کلاً از طرف انبیاست. احتمال دوم اینکه پیامبران هیچ دخلی در آن ندارند. احتمال سوم اینکه اصول آن از پیامبران بوده است و بشر با تحقیقات آن را گسترش داده است. احتمال سوم صحیح تر به نظر می‌آید؛ یعنی پیدایش و گسترش علم طب در ناحیه اصول و مبانی توسط پیامبران بوده است، ولی جزئیات و فروعات آن به وسیله تحقیق و تجربه‌های بشری صورت گرفته است که البته نقص هم دارد.

طب در تمام ادوار تاریخ زندگی بشر، با او همراه بوده است. همچنان که درد و رنج جزئی از زندگی بشر است و بشر همواره به دنبال راه علاج گشته و می‌گردد. به همین دلیل، نمی‌توان آغاز طب سنتی را در هیچ کشوری به درستی یافت، ولی به طور مکتوب حدود ۷۰۰۰ سال قبل از میلاد «ترتیا» اولین پزشک ایرانی بود که به این طب و خواص دارویی گیاهان مختلف تسلط داشت. نام این پزشک نه تنها در ایران بلکه در منطقه هندوستان نیز به عنوان نخستین پزشک آریایی شناخته شده است. این نشانه جدا نبودن آریاییان هند و ایران در آن زمان بوده است. بعد از آن یک پزشک آریایی به نام «یما» توانست گروهی از بیماران پوستی، استخوانی، دندان‌ی و بسیاری از بیماران دیگر را از افراد سالم تشخیص دهد. بقراط (۴۶۰-۳۵۵ ق م) ظاهراً اولین کسی بود که طب را به صورت منظم و مدون ارائه کرد و آن را از سحر و جادو جدا ساخت بود. پس از وی، جالینوس (سال ۱۹۹-۱۲۹ م) مدرسه جدیدی برای تشریح بنا کرد و آثارش برای مدت بیش هزار سال اساس عقاید طبیعی‌دانان قرار گرفت. طب مزاجی در واقع اساس روش درمانی بقراط و جالینوس بود.

دکتر نجم آبادی در مقدمه کتاب «تاریخ طب در ایران» ضمن اشاره به این مطلب اذعان می‌دارد که «مکتب طبی زرتشت خیلی پیش‌تر از مکاتب طبی یونان، در عالم وجود داشته است» (منتظر، گنجینه تندرستی)، اما در میان مورخین در مورد مبدأ طب مزاجی اتفاق نظر وجود ندارد. آقای سیریل الگود نویسنده کتاب «تاریخ پزشکی ایران» می‌نویسد: «تا آنجا که از اطلاعات به دست آمده معلوم می‌شود، در ایران قدیم، وضعیت طب پیشرفته‌تر از آشور (یونان) بود. حتی به جرأت می‌توان پارا فراتر نهاده، گفت که ایرانیان اصول آن چیزی را که طب یونانی نامیده شده، به یونانیان تعلیم داده اند. حتی خود یونانی‌ها هم فرضیه طبایع چهارگانه خود را یک فرضیه بیگانه می‌شناختند و به رسم آن زمان، آن را ایرانی می‌نامیدند» (الگود، تاریخ پزشکی ایران، بی‌تا: ۳۶).

در قرن چهارم میلادی مردم و حتی اطباء کم‌کم روش درمانی بقراط و جالینوس را رها کردند و برای درمان بیماری‌ها به معالجه با سحر و طلسم متوسل شدند و سال‌های متمادی روش بقراط و جالینوس به فراموشی نهاده شد. در جنگ‌های ایران و یونان آثار طبی بقراط و دیگر اطباء یونانی به دست ایرانیان افتاد و ایرانیان از آن بهره جستند. شهر جندی شاپور که نقشی مهم در تاریخ طب ایران داشته، با ورود قوم آریایی در دوران قبل از تاریخ ایجاد شد و

بعدها به وسیله شاپور تجدید بنا گردید. یکی از علل پیشرفت این شهر جمع‌آوری بخش‌های پراکنده اوستا و مطالب دینی زرتشتی توسط پادشاهان ساسانی بود. علت دیگر آن، مهاجرت علمای شهر الرها یونانی - که تحت فشار شدید تعصب مذهبی کلیسا بودند - به شهر جندی شاپور بود. در این شهر محدودیتی برای دانشمندان وجود نداشت. این گونه علوم یونانی با مهاجرین شهر الرها به ایران آمد (همان).

در واقع، در مدرسه جندی شاپور با ترجمه آثار مهم نویسندگان یونانی به کمک دانشمندان ایرانی، دوباره شکوفا شد. در سال ۶۳۶م. جندی شاپور به سپاه اسلام تسلیم شد، ولی همچنان به عنوان مرکز پزشکی نمایان بود. بعدها با مهاجرت اساتید آن به بغداد کم‌کم از شهرت و آوازه این شهر کاسته شد و بغداد جای آن را گرفت.

بعد از اسلام نیز با شکوفایی ترجمه کتب طب یونان، دانشمندان ایرانی بزرگی از جمله محمد بن زکریای رازی و ابن سینا ظهور کردند. پیشرفت‌های علمی سریع مسلمانان موجب شگفتی جهانیان شد؛ به طوری که هر کس به دنبال علم بود، پا به این سرزمین می‌گذاشت. در اروپا تعداد بیمارستان‌ها کم بود و شیوه درمانی علمی چندان مرسوم نبود، در حالی که در قلمرو اسلام بیمارستان‌هایی مجهز به بخش‌های مختلف با تخصص‌های مختلف وجود داشت. در دوران پیش از رنسانس که اروپا تحت فرمان کلیسا اداره می‌شد، در درمان بیماری‌ها نیز فقط به دعا درمانی می‌پرداختند. در قرن‌های ۱۳ و ۱۴م. در جریان جنگ‌های صلیبی، طب از ایران به اروپا منتقل شد. با فتح شهرهای مسلمانان توسط مسیحیان، آثار علم و فناوری و تمدن مسلمانان در این شهرها از جمله بیت المقدس موجب تعجب اروپاییان شد. علمای اسلام علم طب را تکمیل کردند و خدمات شایانی نسبت به آن بذل نمودند، خصوصاً زکریای رازی با نوشتن کتب متعددی در طب مانند «المرشد»، «المنصوری»، «الحاوی»، و... به تکمیل و تدوین آن خدمت زیادی کرد. بعد از آن بوعلی سینا با نوشتن کتاب «قانون» و کشف راه درمان بسیاری از بیماری‌ها که در نوع خود بی‌نظیر است، از خادمان به این علم به شمار می‌رود. همین طور علمای زیادی به این علم پرداختند تا این ودیعه الهی را به دست ما رساندند.

در طی دوران رنسانس کتاب‌های دانشمندان مسلمان به زبان‌های اروپایی ترجمه شد و این روند باعث پیشرفت اروپایی‌ها شد. گفته می‌شود که در زمینه طب، پس از انجیل کتاب

«قانون در طب» ابن سینا متداول ترین کتاب در اروپا شد. طی سال ها طب ایرانی در مراکز علمی و دانشگاهی غرب تدریس می شد به طوری که بیش از ۵۰۰ سال کتاب «قانون» ابن سینا مرجع آموزش پزشکی بوده است.

تفاوت طب اسلامی و سنتی

در عصر حاضر چند مکتب طبی به طور عموم مطرح است: طب سنتی، طب اسلامی و طب مدرن یا غربی. مراد از طب مدرن یا غربی، طب رایج امروزی است که از نوع طب های تجربی است. طب سنتی عبارت صحیحی نیست و در هیچ یک از کتب نیامده است و امروزه فقط در مقابل طب مدرن و کلاسیک از واژه طب سنتی استفاده می شود. در کتب از این طب با نام های ذیل یاد شده است:

- ۱- طب بقراطی؛ به این دلیل که مدون آن، بقراط بوده است.
 - ۲- طب اخلاطی؛ با توجه به اهمیت و نقش ریشه های اخلاط در این طب به آن طب اخلاطی می گویند.
 - ۳- طب یونانی؛ چون زادگاه این علم، یونان است، طب یونانی می گویند.
- طب اسلامی نیز به طبی گفته می شود که بر پایه آیات و روایات بنا شده است. برخی قید اسلامی را قید احترازی می دانند و آن را به عنوان یک منقسم طب به طب اسلامی و غیر اسلامی می دانند.
- در واقع، بر اساس این عقیده طب یا اسلامی است یا غیر اسلامی؛ یعنی تمامی طب ها اعم از ایرانی، عربی، چینی و ... همه غیر اسلامی هستند. تا اینجا اشکالی وارد نیست، اما گاهی نتیجه ای از این موضوع گرفته می شود به این مضمون که چون اسلام بر حق است و سایر مکاتب باطل؛ پس طب اسلامی حق و سایر مکاتب طبی از جمله طب اخلاطی همه باطل هستند. این دیدگاه مغلطه است و این موضوع محل اشکال است.

آیا اختلافی میان طب اسلامی و طب بقراطی وجود دارد؟

در ادامه با ذکر چند مقدمه به تبیین این موضوع می پردازیم:

مقدمه اول: اساساً دوگانگی میان دو شیء زمانی به وجود می آید که تباینی میان آن دو باشد. تباین از یک جهت یا ذاتی است (مانند تباین بین انسان و نباتات) یا غیرذاتی است (مانند تفاوت بین دو انسان در رنگ چهره).

زمانی که بین دو شیء تباین باشد، بین علم به آن دو شیء نیز تباین وجود دارد. پس علم به انسان و علم به نباتات نیز با هم تباین ذاتی دارند.

مقدمه دوم: بنابر تعبیر «تمایز العلوم بالموضوعات و تمایز الموضوعات بالحيثيات» فرق و تفاوت دو علم به موضوع آن علوم است؛ برای مثال، تفاوت دو علم هندسه و طب در تمایز موضوعات آنهاست؛ چرا که مثلاً موضوع طب، بدن انسان، ولی موضوع هندسه مقدار است. حال اگر موضوع دو علم یکی بود، تمایز آن دو به حیثیات آنهاست؛ برای مثال، تفاوت علم اخلاق و علم النفس که موضوع هر دو نفس انسان است، در این است که عالم اخلاق به افعال اختیاری نفس از منظر حسن و قبح نظر دارد، ولی عالم علم النفس به نفس از حیث قوا، آلات، تجرد و ... پس این دو علم هم با هم تفاوت دارند ولی از نظر حیثیت.

آیا از نظر موضوع، میان طب اخلاطی و طب اسلامی تباینی وجود دارد؟ موضوع طب اسلامی بدن انسان است از حیث صحت و مرض و موضوع طب اخلاطی نیز بدن انسان است از حیث صحت و مرض. پس از این جهت، تمایز و دوگانگی میان طب اسلامی و طب اخلاطی وجود ندارد.

اشکالی که پیش می‌آید این است که اگر چنین باشد، بر اساس این استدلال، تفاوتی میان طب مدرن غربی و طب اخلاطی هم وجود ندارد؛ چرا که موضوع طب مدرن غربی هم بدن انسان از حیث صحت و مرض است. در حالی که تفاوت فراوان میان این دو ملاحظه می‌شود! در جواب این اشکال باید نوع دیگری از تباین را بررسی کرد؛ یعنی تباین در اصول و فروع.

در نوع دیگری از تباین، تباین علوم یا در اصول است یا در فروع. تباین طب اخلاطی با طب مدرن غربی در مبادی و اصول است؛ برای مثال، طب اخلاطی معتقد به ارکان اربعه و اخلاط و مزاج و گرمی و سردی است، ولی طب مدرن غربی اعتقادی به هیچ یک از این اصول را ندارد. حال، آیا از این نظر اختلافی بین طب اخلاطی و طب اسلامی وجود دارد؟ خیر؛ هر دو علم به اصولی مانند ارکان اربعه و اخلاط و مزاج و گرمی و سردی و ... معتقدند.

پس طب اسلامی در اصول و پایه‌های علمی متکی بر اساس محکم طب اخلاطی است و در واقع، همان طب اخلاطی است با همان اصول، ولی در تأییدات آن از آیات و روایات استفاده شده است.

طب اسلامی به مفهوم خاص خودش آن است که به طور مستقیم یا غیرمستقیم از آموزه‌های اسلامی نشئت گرفته و اگر از مسیر تلاش اندیشه و تجربه بشری نیز به دست

آمده باشد، با عبور از چارچوب ساختاری اصول و مبانی و نبایدهای طب خالص اسلامی با محتوا و ویژگی‌های طب اسلامی همگون و سازگار شده است.

طب اسلامی به عنوان یک مکتب دارای مبانی و اصول، ایدئولوژی، علوم پایه و منابع محکم است و نمی‌توان آن را در حد توصیه‌ها و دستورات خاص طبّی خلاصه نمود. بر اساس این دیدگاه، با استفاده از منابع اسلامی می‌توان مکتبی دارای ساختار منسجم طراحی کرد. این مکتب شامل تمامی آموزه‌های دین اسلام و روش‌های مورد پذیرش آن در کسب آگاهی پیرامون موضوعات علوم پزشکی است.

درست است که رسالت اصلی اسلام، انسان‌سازی، تکامل معنوی انسان و تأمین سعادت دنیوی و اخروی اوست (اصفهانی، آیین تندرستی، ۱۳۸۳: ۲۳)، اما با توجه به ابعاد وجود مادی، روانی، اجتماعی و روحی و معنوی انسان در این دین جامع، به همه نیازهای او توجه شده است (همان، ۲۱). البته معنای این توجه این نیست که در مورد جزئی‌ترین مسائل زندگی و انواع بیماری‌ها و مانند اینها راهکار اجرایی داده شده است که آدمی بتواند بدون استفاده از عقل، علم و تجربه و تلاش مستمر، همه مسائل خود را به کمک آن راه‌کارها حل کند، بلکه توجه به مسائل و نیازهای انسان به معنای ارائه اصول و کلیاتی است که به کمک آنها و مدد عقل و علم بشر می‌تواند راه صحیح‌تر را انتخاب کند و به مرور آن را تکامل بخشد.

در میراث اسلامی، آموزه‌های فراوانی در زمینه تأمین، حفظ، بازگرداندن و ارتقای سلامت وجود دارد (همان) و به نظر می‌رسد علاوه بر ده‌ها آیه قرآنی، حداقل حدود سه هزار حدیث غیرتکراری از پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصوم ﷺ در این زمینه قابل دسترسی باشد، اگرچه در بررسی اولیه شاید این گونه روایات متجاوز از ده هزار مورد به نظر برسد لکن با حذف موارد تکراری، حدود سه هزار حدیث به واقعیت نزدیک‌تر است.

گاهی در این روایات، مضمون واحدی را از یک یا چند معصوم ﷺ می‌یابیم و صرف نظر از بحث‌های رجالی و سنجش اعتبارات حدیثی، مضامین عالی آنها آدمی را تقریباً به پذیرش انتساب آنها به مقام عصمت متقاعد می‌سازد.

متأسفانه به رغم تلاشی که محققان مسلمان، به ویژه فقیهان، در بازشناسی و نقد احادیث فقهی مصروف داشته‌اند، تلاش اندکی در باب احادیث پزشکی صورت گرفته است؛

به همین دلیل، در میان این گونه احادیث، امکان وجود احادیث ضعیف السند یا احياناً مغشوش، کم و بیش وجود دارد. شاید علاوه بر بازشناسی مضامین و محتوای آنها، تحلیل علمی و کاربرد تجربه نیز مکمل تلاش‌های سامان یافته دیگر باشد.

برای این مقصود که سامانه‌ای نظام‌مند برای کاربرد پزشکی، همسو با رهنمودهای اسلامی و در عین حال پاسخ‌گوی نیاز همگان در هر زمان طراحی شود و از مجموعه دستاوردهای بشر در طی قرون و اعصار و حتی دستاوردهای آینده بشر بتوان با تأیید اندیشه اسلامی بهره گرفت، شواهد فراوانی در کلام و سیره معصومان (علیهم‌السلام) و نیز پشتوانه‌های فقهی وجود دارد؛ چنان که در موارد متعدد خود حضرات معصومان (علیهم‌السلام) به پزشک مراجعه کرده و در مواردی به تأیید کار پزشکان پرداخته و آن را هم طب دانسته‌اند؛ برای مثال، در زمان ضربت خوردن سر مبارک امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) با وجود حضور حسنین (علیهم‌السلام) از طبیبی درخواست شد تا ایشان را معالجه نماید یا زمانی که مردی عرب به نزد پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آمد و از درد خود شکایت کرد، نسخه‌ای دریافت کرد. سپس گفت: طبیب یهودی پیشنهاد دیگری برای درمان من دارد. پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: آن هم طب است

لذا جای هیچ تردیدی وجود ندارد که اسلام، خواهان بهره‌گیری شایسته و بهینه از حداکثر توان بالقوه دانش پزشکی برای همه و به خصوص اهل ایمان است. البته این بهره‌گیری باید در چارچوب امر و نهی الهی صورت گیرد و این، همان چیزی است که باید ذیل عنوان نظام طب اسلامی - البته نه فقط ذیل رهنمودهای طبیبی اسلام - دنبال شود.

در سیره معصومان (علیهم‌السلام) از آغاز بعثت، استفاده از طبیبان زمان را برای درمان بیماری‌ها می‌بینیم. طبیبانی که نه براساس دانش مأخوذ از وحی، بلکه بر اساس طب رایج زمان که محصول اندیشه و تلاش حکیمان پیشین و معاصرشان، بود طبابت می‌کردند.

بعضی روایات جهت‌دهنده و حرکت‌آفرین نیز به وضوح مؤمنان را به فراگیری دانش دیگران و بهره‌گیری از اطلاعات و تجارب آنها تشویق و بلکه وادار می‌سازد: «أَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ». این روایت جای تأمل و توجه دارد؛ چرا که در این روایت افزودن علوم دیگران بر علوم خود مطرح شده و در واقع باید اصول و مبانی اسلامی باشد و سایر علوم بر آن افزوده شود. در واقع، یادگیری مجموعه علوم دیگران، مقید به قید همسویی و عدم تضاد با نظام اندیشه اسلامی است.

یا روایت «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ أَهْلِ النَّفَاقِ» یا روایت مشهور «اطُّبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصِّينِ».

طبیعی است علمی که ممکن بود مثلاً از کفار چین گرفته شود، علم خداشناسی و احکام دینی نیست، بلکه علوم مورد حاجت دیگر از جمله علم طب می‌تواند باشد. از مجموعه روایات می‌توان استنباط نمود که اسلام اهمیتی فوق العاده برای استفاده اهل ایمان از علوم دیگران قائل است، البته با همان قید عدم تضاد با آموزه‌های دینی و ترجیحاً همسو بودن با آنها.

همچنین در فقه اسلامی، به ویژه فقه پویا و مترقی شیعه، قواعد متعددی هست که همه مؤمنان و جامعه و نظام حکومت اسلامی را مکلف به بهره‌گیری از پیشرفته‌ترین دستاوردهای علمی از جمله در زمینه پزشکی می‌کند. از این قواعد می‌توان قاعده ضمان طبیب، قاعده نفی سبیل کفار، نفی عسر و حرج، وجوب مقدمه واجب و حرمت مقدمه حرام و ... را نام برد. با این همه تأکید و تصریح بر اهمیت این موضوعات، جامعه اسلامی حق ندارد در علوم و از جمله در مسائل پزشکی از کفار عقب‌تر باشد و اگر هر جا به کفار وابسته‌ایم و نسبت به آنها احساس نیاز می‌کنیم، نتیجه زیر پا گذاشتن احکامی است که ما را به شدت برای پیشرفت علمی تشویق می‌کند.

طب اسلامی به مفهوم خاصش آن است که به طور مستقیم یا غیرمستقیم از آموزه‌های اسلامی نشئت گرفته و اگر از مسیر تلاش اندیشه و تجربه بشری نیز به دست آمده باشد با عبور از چارچوب ساختاری اصول و مبانی و بایدها و نبایدهای طب خالص اسلامی با محتوا و ویژگی‌های طب اسلامی همگون و سازگار شده است.

نقش اسلام در رشد و شکوفایی دانش پزشکی

۵۵

بازشناسی طب اسلامی مستلزم نگاهی دوباره به نقش آیین مقدس اسلام در رشد، تکامل و شکوفایی دانش پزشکی است. در ادامه نمونه‌ای از نکته‌های مورد توجه آموزه‌های اسلامی را که در رشد و شکوفایی دانش پزشکی ایفای نقش می‌کند، بازگو می‌کنیم:

الف) نقش غیرمستقیم

- ۱- در هم شکستن نظام طبقاتی ← عمومی شدن آموزش.
- ۲- تأکید بر علم‌آموزی.
- ۳- دانش، گمشده مؤمن.
- ۴- شفابخشی کاری خدایی است ← دانش پزشکی، تهیه مقدمه و اسباب برای تحقق این کار خدایی است.

- ۵- طبابت، ریشه در آموزش های وحی دارد (معجزه انبیاء).
- ۶- تأمین سلامت یک ارزش دینی و یک خواسته اساسی در ادعیه است.
- ۷- پزشکی و بهداشت، مقدمه لازم برای تحقق یک واجب الهی است.

ب) نقش مستقیم

- ۱- اعلام تسخیر قوای زمین و آسمان‌ها.
 - ۲- ارزش وجودی انسان و ضرورت حفظ حیات، سلامت و کرامت او.
 - ۳- وجوب کفائی پزشکی.
 - ۴- ضمانت در خدمات پزشکی.
 - ۵- تمام بیماری‌ها قابل درمان هستند ← تشویق به پژوهش و امید جدی به موفقیت.
 - ۶- ارتباطات متقابل میکرو کاسموس و ماکرو کاسموس (انسان و کائنات).
 - ۷- ارتباطات روح و جسم.
- در روایات و آموزه های دینی ویژگی‌ها و مشخصات لازم و پسندیده برای ارائه‌کنندگان خدمات پزشکی نیز ارائه شده است که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:
- ویژگی‌های خلقی و رفتاری فردی و حرفه‌ای، تقوا و بازآموزی، تلاش، نوآموزی، نظم، پژوهش، مهارت و حذاقت، خیرخواهی، ادای امانت، تعمیم آموزش‌های کاربردی، جلب اعتماد، بصیرت، رازداری، وثوق، توکل، رفق، رسیدگی خوب، پای بندی به مکارم و محاسن و احکام و
- رهنموده‌هایی ویژه و اندیشه‌هایی نوآمد نیز در طب اسلامی ارائه شده است که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

- ۱- نگاه همه‌سونگر به انسان و مسائل او.
- ۲- نوآوری‌های بهداشتی و تغذیه‌ای.

۳- توجه ویژه به عوارض جانبی داروها.

۴- تأکید بر تقدم پیشگیری بر درمان و درمان غذائی و طبیعی بر درمان دارویی و درمان

دارویی بر جراحی

۵- بازشناسی قوه مدبره در بدن و اهمیت اتخاذ روش‌های منطقی در کمک به قوه مذکور در جریان درمان بیماری‌ها یا حفظ و ارتقای سلامت.

۶- مطرح ساختن وراثت غیر کروموزومی در کنار توجه به وراثت کروموزومی.

۷- دانش نوآور کرونیوبیولوژی در آموزه‌های اسلامی با صدها نمونه علمی.

۸- قوای مختلف در حیات بیولوژیک و معنوی انسان و روابط مرموز میان آنها و امکان بهره‌گیری‌های کاملاً جدید از شناخت این ارتباطات (مثلاً افزایش قدرت شنوایی با تقویت قوه هاضمه، ارتباط گوش و ایجاد خواب، ارتباط مسواک زدن و بینایی و ... شاید بتوان برای این گونه ارتباطات ناشناخته به رابطه اندام‌ها و عملکردهای مختلف با یک نهر جاری فعل و انفعالات درون بدن ذیل عنوان قوه مدبره یا هومئواستاز اشاره نمود).

بازشناسی نقش انواع عوامل بیماری‌زا و نقش ترکیبی آنها در بروز بیماری‌ها.

رهنمودهای دیگری در زمینه چگونگی خلقت انسان؛ رشد و نمو؛ تغذیه کودکان؛ نقش آغوز و شیر مادر؛ بهداشت جسمی، روانی، اجتماعی، معنوی، جنسی، غذایی، محیط زیست و کار؛ جایگزینی سن فیزیولوژیک به جای سن تقویمی در بررسی‌های بالینی؛ مفهوم حیات و مرگ؛ مفهوم شفا و... (ر.ک: اصفهانی، محتوا و ویژگی‌های طب اسلامی).

برتری و اعلیت طب اسلامی بر سایر مکاتب طبی

در پیشگفتار کتاب رساله ذهبیه از امام رضا (ع) می‌خوانیم:

«عِنْدِي مِنْ ذَلِكَ مَا جَرَّبْتُهُ وَ عَرَفْتُ صِحَّتَهُ بِالِاخْتِبَارِ وَ مُرُورِ الْأَيَّامِ مَعَ مَا وَقَفَنِي عَلَيْهِ مِنْ مَضَى مِنَ السَّلَفِ مِمَّا لَا يَسَعُ الْإِنْسَانُ جَهْلُهُ وَ لَا يُعْذِرُ فِي تَرْكِهِ فَإِنَّا أَجْمَعُ ذَلِكَ مَعَ مَا يَقَارِبُهُ مِمَّا يُحْتَاجُ إِلَى مَعْرِفَتِهِ»؛ «نزد من است از آن (علم طب) چیزهایی است که تجربه کرده‌ام و صحت آن را با بررسی و گذشت زمان دانستم همراه با آنچه از گذشتگانم بر آن واقف گشتم، از آنچه هیچ انسانی ندانستش را شاید و عذری در ترک آن ندارد. پس من آن را جمع کردم همراه با آنچه به آن نزدیک است از آنچه محتاج به معرفتش هستی (مجلسی، بحارالانوار، ۱۴۰۴: ۶۲/ ۳۰۹).

در مقدمه آن آمده است:

«اعلم! أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَبْتَلِ الْبَدَنَ بَدَاءً حَتَّى جَعَلَ لَهُ دَوَاءً يُعَالَجُ بِهِ وَ لِكُلِّ صِنْفٍ مِنَ الدَّاءِ صِنْفٌ مِنَ الدَّوَاءِ وَ تَدْبِيرٌ وَ نَعْتُ وَ ذَلِكَ أَنَّ هَذِهِ الْأَجْسَامَ أُسِّسَتْ عَلَى مِثَالِ الْمُلْكِ. فَمَلِكُ الْجَسَدِ هُوَ الْقَلْبُ، وَ الْعَمَالُ الْعُرُوقُ فِي الْأَوْصَالِ وَ الدَّمَاعُ، وَ بَيْتُ الْمَلِكِ قَلْبُهُ، وَ أَرْضُهُ الْجَسَدُ، وَ الْأَعْوَانُ يَدَاهُ وَ رِجْلَاهُ وَ عَيْنَاهُ وَ شَفَتَاهُ وَ لِسَانُهُ وَ اذْنَاهُ»؛ «خداوند بدن را به هیچ دردی گرفتار نساخته، مگر اینکه برای آن، دارویی هم قرار داده است که بدان درمان شود. هر نوع درد نیز نوعی درمان و چاره دارد؛ چرا که این بدن‌ها بر سیاق یک مملکت ساخته شده‌اند. پادشاه این سرزمین، قلب است. رگ‌هایی که در بدن و مغز وجود دارد، کارگران‌اند. خانه آن پادشاه، قلب انسان است. سرزمین آن پادشاه، بدن انسان است و دستان، پاها، چشمان، لب‌ها، زبان و گوش‌ها نیز یاران اویند» (همان).

در پایان رساله نیز آمده است:

«وَمَنْ عَمِلَ فِيمَا وَصَفْتُ فِي كِتَابِي هَذَا وَ دَبَّرَ بِهِ جَسَدَهُ أَمِنَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ صَحَّ جِسْمُهُ بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُعْطِي الْعَاقِبَةَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَمْنَحُهَا إِيَّاهُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَ آخِرًا وَ ظَاهِرًا وَ بَاطِنًا»؛ «کسی که به دستورات تدبیر کند، به اذن خداوند تعالی بدنش از همه دردها و امراض ایمن خواهد بود و جسم او صحیح و سالم خواهد بود ...» (همان).

چند نکته از آغاز و پایان رساله ذهبیه

اگرچه نکات آموزنده بسیاری از این رساله قابل استخراج و استنباط است، به تناسب موضوع مورد بحث، به ذکر چند نکته بسنده می‌شود:

- ۱- از اطلاعات و تجارب پزشکی دیگران می‌توان استفاده کرد و حتی معصوم علیه السلام نیز ابایی از ذکر چنین استفاده‌ای ندارد. چنان که در خطب حضرت امیرالمؤمنین نیز استناد به اشعار شعرای غیر مسلمان نیز کراراً دیده می‌شود.
- ۲- پزشکی، عرصه تجربه و تحقیق نیز می‌باشد.
- ۳- تجربه و آزمایش در طول زمان صورت می‌گیرد نه با اکتفا کردن به یک بار یا یک مورد یا یک زمان.
- ۴- همه نیازمند برخورداری از آگاهی‌های پایه بهداشتی می‌باشند و برای هیچ کس در این سطح عذری برای ندانستن پذیرفته نیست.

۵- دریافت اطلاعات بیشتر از منابع متنوع ممکن است.
۶- دستورالعمل‌های رساله ذهبیه فقط ویژه مأمون عباسی نیست، بلکه شمول عام دارد و ضامن سلامت همگانی است.

۷- توجه به دستورات طبی اهل بیت (علیهم‌السلام) ضامن سلامت کامل است.
۸- ارائه نسخه کامل از سوی حضرت و اطمینان از نسخ ارائه شده جمله‌ای از دعای ۲۳ صحیفه سجادیه نیز می‌تواند نشان‌دهنده عظمت این علم در نزد اهل بیت (علیهم‌السلام) باشد.

وجود مقدس امام سجاد (علیه‌السلام) ضمن درخواست از پروردگار برای دستیابی به یک سلامت کامل و جامع، به نکته جالب و مهمی تحت عنوان ارتقاء سلامت اشاره می‌فرماید:
«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَعَافِنِي عَافِيَةً كَافِيَةً شَافِيَةً عَالِيَةً نَامِيَةً، عَافِيَةً تُؤَلِّدُ فِي بَدَنِي الْعَافِيَةَ، عَافِيَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»؛ «خداوندا بر محمد و آلش درود فرست، و مرا عافیت بخش، عافیتی کافی و شفابخش، و برتر و روزافزون، عافیتی که در بدنم عافیت تولید کند، و در یک کلمه: عافیت دنیا و آخرت».

این موضوع، همان است که بعد از ۱۴ قرن و در سرآغاز هزاره سوم میلادی به عنوان شاه بیت اندیشه‌های نوآور جهان علم، تحت عنوان «ارتقای سلامت» (Health Promotion) مورد توجه بسیار است.

ایشان در ابتدای این دعا می‌فرمایند:
«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَالْبَسْنِي عَافِيَتَكَ، وَجَلِّلْنِي عَافِيَتَكَ، وَحَصِّنِّي بِعَافِيَتِكَ، وَ أَكْرِمْنِي بِعَافِيَتِكَ، وَ أَغْنِنِي بِعَافِيَتِكَ، وَ تَصَدَّقْ عَلَيَّ بِعَافِيَتِكَ، وَ هَبْ لِي عَافِيَتَكَ وَ أَفْرَشْنِي عَافِيَتَكَ، وَ أَصْلِحْ لِي عَافِيَتَكَ، وَ لَا تُفَرِّقْ بَيْنِي وَ بَيْنَ عَافِيَتِكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»؛ «خداوندا بر محمد و آلش درود فرست، و لباس عافیت بر من بیوشان، و سراپایم را به عافیت فراگیر، و به عافیت محفوظم دار، و به عافیت گرمی‌ام دار، و به عافیت بی‌نیازم کن، و عافیت را بر من صدقه ده، و مرا عافیت بخش، و برایم بستر عافیت بگستر، و عافیت را برایم از هر مانعی پیراسته ساز، و در دنیا و آخرت بین من و عافیت جدایی مینداز» (همان).

آیات قرآن با اشارات صریح، استنباطی و اجمالی، گواه بر این است که خداوند متعال هر آنچه انسان نیاز داشته، در قرآن بیان کرده است. در میان آیات قرآن بیش از ۱۱۰۰ آیه به مسائل طبی و پزشکی اشاره داشته‌اند.

البته بیماری‌ها را می‌توان به انواع فردی و اجتماعی، روحی، روانی و جسمی طبقه‌بندی کرد و اشارات قرآنی به مسائل پزشکی را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد. این آیات گاهی به صورت صریح و عام و گاهی صریح و خاص، گاهی اجمالی و گاهی استنباطی آمده‌اند. به برخی از این آیات به قرار ذیل است:

۱- ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ هُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾ (نحل / ۸۹)، طبق این آیه خداوند متعال کتابی را برای ما انسان‌ها فرستاده که بیان‌کننده تمام مطالب در کلیه زمینه‌هاست. علاوه بر آن مایه هدایت و رحمت و بشارت برای کل مسلمانان است و در صورت درک و فهم این کتاب و به کار گیری آن به سعادت سلامت و موفقیت عظیمی می‌رسیم. آری، این کتاب ﴿تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾ است و مسلماً در مورد طب که از نیازهای ضروری بشر برای دستیابی به سعادت است نیز مطالبی را بیان فرموده است.

۲- پزشکی و طبابت کارخدایی است: ﴿وَإِذَا مَرَضْتُ فَبُشِّرْنِي﴾ (شعراء / ۸۰)؛ «و چون بیمار شوم، او شفا می‌بخشد».

۳- زیر بنای طب، شناخت گرمی‌ها و سردی‌ها و تری‌ها و خشکی‌هاست و در این زمینه، قرآن کریم جامع‌ترین منبع است: ﴿وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَاسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾ (انعام / ۵۹)؛ (هیچ تر و خشکی نیست که در قرآن نباشد).

این آیه جامع و کامل بودن این کتاب را می‌رساند و بیان‌کننده کلیه امورات زندگی و هر چیزی است که انسان در زندگی به آن نیاز پیدا می‌کند. این آیه یکی از معجزات بزرگ الهی در قرآن کریم است.

۴- در قرآن کریم چهار کلمه «فلینظر» ملاحظه می‌شود. «فلینظر» از نظر دستوری فعل امر است و انسان را ملزم به تحقیق و تدبیر در زمینه مورد نظر می‌کند. در واقع، انسان را به تحقیق و تدبیر در مورد چهار چیز فراخوانده است که این امر نشان از اهمیت موضوع است.

- یک مورد به نوع غذای انسان اختصاص داده شده است: ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ﴾ (عبس / ۲۴).
- یک مورد به کیفیت غذای انسان اختصاص داده شده است: ﴿فَلْيَنْظُرْ أَهْلُ الْأَرْكَانِ طَعَامَهُ﴾ (کهف / ۱۹).
- یک مورد به خلقت انسان اختصاص داده شده است: ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ﴾ (طارق / ۵).
- یک مورد به اعمال انسان اختصاص داده شده است: ﴿فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُدْرِكُ الْيَوْمَ مَا يَفْعَلُ﴾ (حج / ۱۵).

نکات فراوانی از این کاربرد فعل «فلینظر» قابل برداشت است؛ از آن جمله:

- اختصاص دو بار کلمه «فلینظر» به غذای انسان نشانگر اهمیت بالای غذاست.

- در صورت حذف غذا، خلقت مفهوم خود را از دست می‌دهد.

- غذای انسان برابر با خلقت و اعمال اوست.

اما موضوع بسیار مهم اینکه در بحث طبیعیات و امور طبیعی که بخش اولیه و زیر بنای اصلی طب نظری می‌باشد، به بررسی هفت موضوع می‌پردازند: ارکان، مزجه، اخلاط، اعضا، ارواح، قوا و افعال.

هدف از خلقت انسان انجام اعمال صالح و صدور احسن افعال است. این افعال از انسانی صادر می‌شود که دارای بعد جسمانی نیز می‌باشد. این جسم متشکل از اعضای است که حاصل اخلاط می‌باشد و اخلاط به واسطه غذا از ارکان پدید می‌آیند. آیا این آیات نشان‌دهنده زیر بنای اصوب طب اسلامی در قرآن نیست؟

در واقع، زیر بنای سلامتی و صحت، تنظیم ورودی‌های بدن از طریق اکل و شرب است که به خوبی در این آیات به آن اشاره شده است.

۵- اهمیت دادن به تغذیه و غذا در قرآن نیز از همین جاست. در واقع، برای بیان یکی از پر اهمیت‌ترین مسائل طبی به پر رنگ‌تر کردن نقش غذا پرداخته است.

از اهمیت غذا این است که در زندگی اخروی آن را به انسان پاداش می‌دهند. خداوند کریم به انسان‌ها در سرای آخرت بر مبنای اعمالی که انجام داده‌اند، پاداش و جزا می‌دهد؛ از جمله برای نیکوکاران چنین پاداشی را در نظر گرفته است، ﴿وَفَاكِهَةً مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ وَ لَحْمٍ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ وَ حُورٌ عِينٌ كَأَمْثَالِ اللَّوْلُوِّ الْمَكْنُونِ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (واقعہ / ۲۰-۲۴).

در این آیات می‌بینیم که خداوند به انسان‌های نیکوکار ابتدا غذا را پاداش می‌دهد، سپس نعمت‌های دیگر را ارزانی می‌دارد.

همچنین خداوند به بدکاران چنین جزائی می‌دهد: ﴿لَا يَكُونُ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُفُومٍ﴾ (واقعہ / ۵۲).

باز در این آیه می‌بینیم که خداوند به بدکاران به عنوان جزا غذا (زقوم) می‌دهد.

باز هم به اهمیت غذا بیشتر پی می‌بریم؛ زیرا چه در بهشت و چه در جهنم و چه در این جهان، غذا حرف اول را می‌زند و بدون غذا در هیچ جهانی زندگی امکان‌پذیر نیست.

ع- نوع تغذیه در رفتار و کردار آدمی اثر بسزایی دارد و می‌تواند او را سخی یا شقی کند؛ لذا در قرآن بارها به استفاده از غذای طیب اشاره شده و اثرات مختلفی بر آن مترتب شده است:

- ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾ (بقره / ۱۶۸)؛ «ای مردم، از آنچه در زمین است حلال و پاکیزه را تناول کنید و پیروی نکنید وساوس شیطان را که محققاً شیطان از برای شما دشمنی آشکار است».

- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾ (بقره / ۱۷۲)؛ «ای اهل ایمان، روزی حلال و پاکیزه‌ای که ما نصیب شما کرده‌ایم، بخورید و شکر خدا به جای آرید اگر شما خالص خدا را می‌پرستید».

- ﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾ (مؤمنون / ۵۱)؛ «ای رسولان، از غذاهای پاکیزه (حلال) تناول کنید و به نیکوکاری و اعمال صالح پردازید که من به هر چه می‌کنید آگاهم».

اولاً خطاب خداوند و توصیه به اقشار مختلف «طیب‌خوری» است؛ یعنی عموم مردم ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾، اهل ایمان ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ و حتی رسولان الهی ﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ﴾، باید طیب‌خور باشند ﴿كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ﴾ تا با توجه به سطح خود به دریافت‌هایی دست‌یابند.

ثانیاً راهکار و شرط عدم پیروی از وسوسه‌ها و خطوات شیطان، شکرگذاری و انجام عمل صالح، طیب‌خوری است.

دیدگاه‌های اهل بیت (علیهم‌السلام) در خصوص طب

قبل از اسلام نحله‌ها و طرز تفکراتی درباره طب وجود داشته است. تمام اطبا هدف از طب را سلامتی می‌دانند، اما برای رسیدن به آن راه‌های روش‌های مختلفی دارند. تا دست یافتن به سلامتی سریع‌تر، کم‌هزینه‌تر و بی‌خطر یا کم‌خطرترین راه‌ها باشد. برای این منظور سه روش، بلکه سه تفکر مختلف وجود داشت:

روش اول: اهل تجربه کسانی بودند که می‌گفتند طب با تجربه حاصل می‌شود؛ بنابراین، اگر دارویی را به چندین نفر دادیم و بیماری آنها درمان شد، در تمامی موارد مشابه هم می‌توانیم همان داور را تجویز کنیم و قطعاً نتیجه می‌گیریم؛ برای مثال، فردی بی‌خوابی دارد. برای رفع آن سکنجبین استفاده می‌کند و درمان می‌شود. در اینجا قائلان به این روش برای همه افراد مبتلا به بی‌خوابی سکنجبین تجویز می‌کردند. و در تمامی موارد هم تنها راه درمان را منحصر به تجربه می‌دانستند.

از بزرگان این روش می‌توان افرن از مقدونیه، ابلونیوس از لونیه، اسرایون اسکندرانی و سنجس را نام برد (اسماعیلیان، نظر اهل بیت (ع) در تعریف طب، ۲۰). این نظر تقریباً همین نظریه رایج طب شیمیایی یا اروپایی است که در ایران هم به حدی رایج است که بر تمامی روش‌ها تأثیر گذاشته است.

روش دوم: اهل قیاس کسانی بودند که تجربه را برای علم طب لازم می‌دانستند اما کافی نمی‌دانستند با این بیان که تجربه ابزار خوبی است. اما برای کم کردن اشتباهات باید محاسبات مختلف انجام داد. از جمله آنکه بیمار را دقیق معاینه کرد. بعد از اطمینان از نوع بیماری سبب و عرض آن و پیدا کردن ریشه و علل آن به محاسبه قدرت و توان بیمار پرداخت و با ملاحظه سن، مزاج، فصل معالجه، شهر محل سکونت بیمار، عادات بیمار و حتی شغل بیمار اقدام به معالجه نمایند؛ برای مثال، در همان مورد بی خوابی طبیب محاسبه می‌کند که بی خوابی به چه علت است؟ آیا مربوط به گرمی است یا خشکی تا مزاج فرد را بررسی کند. اگر مزاج فرد گرم است. فصل هم تابستان است. طبیب سکنجین شگری تجویز می‌کند، اما اگر علت مربوط به خشکی بود و فرد گرم مزاج، قضیه کاملاً برعکس می‌شود و طبیب کاهو تجویز می‌کند.

از بزرگان این روش می‌توان بقراط، دیا قورس، افراکساگورس، ارسطا طالیس، اسکلیپیا دوس، جالینوس و... را نام برد. این روش عمدتاً در ایران توسط اطباء بزرگی چون بوعلی، علی بن عباس، زکریای رازی، سید اسماعیل جرجانی و... دنبال می‌شد (همان).

روش سوم: اهل حیل کسانی بودند که مدعی بودند آنها از هر دو روش پیش گفته استفاده می‌کنند، اما در واقع، این حرف را فقط به زبان می‌آوردند و قسمت‌های زیادی از امهات طب را حذف کرده بودند و فقط با هدف درمان کورکورانه اقدام به تجویز دارو می‌کردند. ادعای آنها این بود که علم طب پیش رفت کرده، زمانه هم تغییر نموده است؛ لذا دیگر نیازی به صرف وقت زیاد برای یادگیری اصول طب و معاینات گوناگون و صرف وقت در تشخیص نوع بیماری نیست، بلکه خیلی سریع‌تر می‌توان به نتیجه رسید. هدف درمان است هر چند دارویی که امروز تجویز می‌کنیم در آینده عوارض جبران‌ناپذیری برای فرد به همراه داشته باشد. اینان در صورت اشتباه و خطا هم تقصیر را به نحوی از خود دور می‌کردند. خلاصه آنکه مصداق آیه ﴿وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾ (کهف/ ۱۰۴) بودند (همان).

پس از ذکر این تاریخچه مختصر از روش‌های اطبا باید گفت اسلام طب را هم مانند بسیاری از علوم دیگر متحول کرد تا جایی که در صفات طبیب آورده‌اند: طبیب باید رقیق الخلق، حکیم النفس، جید الحدس باشد و حدس حرکتی باشد که نفس را بود در آراء صائبه اعنی که سرعت انتقالی بود از معلوم به مجهول و هر طبیب که شرف نفس انسان نشناسد، رقیق الخلق نبود و تا منطق نداند، حکیم النفس نبود و تا مؤید نبود به تأیید الهی، جید الحدس نبود و هر که جید الحدس نبود به معرفت علت نرسد (چهار مقاله عروضی سمرقندی، مقاله چهارم).

برای بسط این بحث لازم است چند مطلب را بررسی کرد. نظر اهل بیت (علیهم‌السلام) در مورد طب و دخالت طبیب در درمان چیست؟ آیا رسالت طب فقط درمان است یا در موارد دیگر هم کاربرد دارد؟ آیا طب اسلامی و طب در نگاه اهل بیت (علیهم‌السلام) فقط بحث درمان است یا موارد دیگر را هم شامل می‌شود؛ مثلاً شهر سازی، اخلاق، تربیت، تغذیه، بهداشت و

به طور کلی نظر اهل بیت (علیهم‌السلام) در مورد سلامت افراد جامعه اسلامی، روش درمان، نوع تغذیه و بهداشت، راهکارهای سالم زیستن و به طور کلی سبک زندگی اسلامی چگونه است؟

۱- جایگاه علم طب

امام باقر (علیه‌السلام) فرمودند: «إِعْلَمْ أَنَّهُ لَا عِلْمَ كَطَلَبِ السَّلَامَةِ وَلَا سَلَامَةَ كَسَلَامَةِ الْقَلْبِ»؛ «بدان که هیچ علمی چون طلب سلامت نیست و هیچ سلامتی مانند سلامت قلب نیست» (حرانی، تحف العقول، ۱۳۶۳: ۲۸۶؛ محمدی ری‌شهری، منتخب میزان الحکمة، ۱۳۸۳: ۳۷۰). پیامبر مکرم اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: «الْعِلْمُ عِلْمَانِ: عِلْمُ الْإِدْيَانِ وَ عِلْمُ الْإِبْدَانِ»؛ «علم دو گونه است: علم دین و علم بدن (طب)» (ابونعیم اصفهانی، العقد الفرید، ۱۴۰۴: ۷۰/۲؛ کلینی، اصول کافی، ۱۳۶۵: ۳۷/۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۴: ۱/۲۲۰).

امیر مؤمنان (علیه‌السلام) فرمودند:

«الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ الْفَقْهُ لِلْأَدْيَانِ وَ الطَّبُّ لِلْإِبْدَانِ وَ النَّحْوُ لِلِّسَانِ»؛ «علم بر سه قسم است: فقه (ژرف نگری) برای ادیان، طب برای ابدان و علم نحو برای زبان» (مجلسی، بحار الأنوار، ۱۴۰۴: ۷۵/۴۵).

۲- اهل بیت (علیهم السلام) عالی ترین مرجع علم

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: «شَرِّفًا وَ غَرَبًا فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ» (کلینی، اصول کافی، ۱۳۶۵: ۳ / ۱۲۳).

۳- نیاز به طب و طبیب در جامعه

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «لَا يَسْتَعْنِي أَهْلُ كُلِّ بَلَدٍ عَنْ ثَلَاثَةِ يُفَزَعُ إِلَيْهِمْ فِي أَمْرِ دُنْيَاهُمْ وَ آخِرَتِهِمْ، فَإِنْ عَدِمُوا ذَلِكَ كَانُوا هَمَجًا: فَفِيهِ عَالِمٌ وَرِعٌ وَ أَمِيرٌ خَيْرٌ مُطَاعٌ وَ طَبِيبٌ بَصِيرٌ تَقَى»؛ «مردم هر شهری به سه چیز نیازمندند که در امور دنیا و آخرت خود به آنها رجوع کنند و چنانچه آن سه را نداشته باشند، گرفتار جهل و نابسامانی می شوند: دین شناس دانای پرهیزکار، حاکم نیکوکاری که مردم از او اطاعت کنند و پزشک بصیر مورد اعتماد» (ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ۱۳۶۳: ۳۲۱).

۴- جامعیت طب و درمان در نگاه اهل بیت (علیهم السلام)

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: «لَيْسَ مِنْ دَوَاءٍ إِلَّا وَ هُوَ يَهِيْجُ دَاءً»؛ «دارویی نیست مگر اینکه بیماری دیگری را تحریک می کند» (کلینی، کافی، ۱۳۶۵: ۸ / ۲۷۳، ح ۴۰۹).
پیامبر مکرم اسلام در این باره فرمودند: «مَا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى دَاءً إِلَّا وَ خَلَقَ دَوَاءً إِلَّا الْأَسَامَ»؛ «خداوند هیچ دردی را بی درمان نیافریده مگر سام (مرگ) که درمان ندارد» (مستغفری، طب النبی، ۱۳۶۹: ۱۹).

۵- شیوه درمانی مطابق و همراه با طبیعت بدن

پیامبر مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) در این باره فرمودند: «تَجَنَّبِ الدَّوَاءَ مَا اخْتَمَلَ بِدَنِّكَ الدَّاءَ فَإِذَا لَمْ يَخْتَمِلِ الدَّاءُ فَالدَّوَاءُ»؛ «تا هنگامی که بدنت درد را تحمل می کند از مصرف دارو بپرهیز، چنانچه درد را تحمل نکردی آنگاه از دارو استفاده کن» (مکارم الاخلاق، ۳۶۲).

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: «إِثْنَانِ عَلِيلَانِ أَبَدَا: صَحِيحٌ مُحْتَمٍ وَ عَلِيلٌ مُخْلَطٌ»؛ «دو گروه همیشه مریضند، سالمی که پرهیز می کند و مریضی که پرهیز نمی کند» (امام رضا، طب الرضا، ۱۴۰۲: ۳۴۰).

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: «مَنْ أَرَادَ أَنْ لَا يُؤْذِيَهُ مَعْدَتُهُ فَلَا يَشْرَبْ بَيْنَ طَعَامِهِ مَاءً»؛ «هر کس می خواهد معده اش آزارش ندهد، در بین غذا آب نخورد» (امام رضا، طب الرضا، ۱۴۰۲: ۲۵؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۱۴۰۴: ۵۹ / ۳۳۳).

با توجه به آیات و روایات می‌توان اصول حاکم بر طب را چنین برشمرد:
 ریشه طب در مفاهیم و آیات الهی است و این علم شریف از طریق پیامبران الهی به بشر رسیده و اصول اساسی آن وحیانی است.
 طب اسلامی حق است و نسبت و برتری این علم به سایر مکاتب طبی همانند نسبت و برتری دین اسلام بر سایر ادیان و مکاتب است.
 اساس طب اسلامی بر خلاف طب جدید امروزی، پیشگیری و حفظ صحت و سلامت است.
 طب اسلامی در زمینه درمان بر خلاف طب امروزی، به برطرف کردن علت‌ها و برخورد با علل بیماری توجه می‌کند نه برطرف کردن علایم.
 باید از طریق اصول و خطوط کلی اعلام شده و خط مشی مشخص شده، عقل، تفکر و استفاده از سایر مکاتب، جزئیات دیگر برداشت و الحاق شود.
 طبیب، بهانه و وسیله استرداد سلامت است و شفا از جانب خداست. توجه طب اسلامی به هر دو بعد جسمانی و روحانی انسان است.

نتیجه

بی‌شک سلامت جسم و بدن به عنوان مرکب روح، در دین مبین اسلام مورد توجه فراوان بوده و انجام کلیه اعمال و افعال و اجرای احکام و دستورات وارد شده جز در سایه صحت و سلامت بدنی میسر نخواهد بود و نیل به قرب الهی نیاز به سلامت جسمانی نیز دارد.
 این اهمیت تا جایی است که در بسیاری از موارد اجرای دستورات و احکام شرعی نیز متوقف بر سلامت و صحت بدن است و در صورت به خطر افتادن سلامت بدن، احکام الهی دستخوش تغییر می‌شود؛ از این‌رو، انبیای الهی همواره به عنوان سرآمد حکمای جامعه، مستقیم و غیرمستقیم به اهمیت این موضوع اشاره کرده و دستوراتی را در راستای حفظ صحت و علاج بیماری‌ها صادر نموده‌اند.

به حتم، علم شریف طب ریشه در وحی و آموزه‌های انبیای الهی دارد. این امر پس از ظهور دین مبین اسلام به اعلی درجه خود ظهور و بروز کرد تا جایی که در ریزترین مسائل طبی و بهداشتی نیز روایاتی وارد شده است.
 بخش وسیعی از آیات و روایات اسلامی در خصوص طب سلامت بدن است و این به جهت تأثیر غیر قابل انکار سلامت جسم بر طی طریق قرب الهی است.

با توجه به اینکه انبیا و اولیای الهی، راهنمایان صراط مستقیم قرب الهی هستند، به عنوان مصابیح هدایت در این راه بهترین و کاربردی‌ترین دستورات را در این زمینه صادر نموده‌اند. این فرامین طبیی اسلام نیز در راستای تأیید و هدایت مسیر علم طب می‌باشد. اهل ایمان نیز جهت طی این طریق، چاره‌ای جز اتکا و تمسک به یادگاران پیغمبر اسلام (ص) که همانا قرآن و عترت است ندارند. پس به راحتی نقش بی بدیل سخنان گهربار اهل البیت (علیهم السلام) در تبیین مسائل طبیی و جایگاه این فرامین در قیاس با دستورات سایر مکاتب طبیی می‌توان دریافت و فهم کرد.

شیعیان به عنوان اصیل‌ترین جریان و خط فکری و پیروان این حضرات نیز این راه را ادامه داده و تأثیری شگرف بر تحول این علم نهادند.

امید است روزی در ظل عنایات و توجهات حضرت ولی عصر (علیه السلام) و با بیداری مجدد علمی جوامع اسلامی و کار و جهاد انقلابی ایران اسلامی، طب اسلامی به عنوان تابلو پیشرفت تمدن اسلامی در سراسر جهان سایه گستر شده و این علم شریف به دست شیعیان بر افراشته شود و کلیه جوامع و عموم بشریت از آن استفاده نمایند و به واسطه آن با دریای عظیم معارف اسلامی آشنا گردند.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه
۳. نجم آبادی، محمود، تاریخ طب ایران پس از اسلام، دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ ش.
۴. محمدی ری شهری، محمد، احادیث طبیه، تهران: انتشارات دارالحدیث.
۵. رضایی، حسن رضا، آموزه‌های تندرستی در قرآن، قم: عطرآگین، ۱۳۸۴ ش.
۶. پاک‌نژاد، سید رضا، اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۵۰ ش.
۷. اعرابی واعظ، سید اسماعیل، قرآن کریم از نظر موازین بهداشتی جدید، تهران: تابان، ۱۳۴۶ ش.
۸. بازرگان، مهدی، مطهرات در اسلام، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم، ۱۳۳۳ ش.
۹. نیکبخت نصرآبادی، علی رضا، استعانت از قرآن کریم در شفای جسمانی، تهران: نشر قبله، ۱۳۷۸ ش.
۱۰. اسماعیل پاشا، عبدالعزیز، اسلام و طب جدید یا معجزات علمی قرآن، بی‌تا، ترجمه غلامرضا سعیدی، انتشارات برهان، بی‌جا.
۱۱. رضایی، حسن رضا، شگفتی‌های آیات پزشکی در قرآن، قم: پژوهش‌های تفسیری و علوم قرآن، ۱۳۸۷ ش.
۱۲. رضایی، حسن رضا، اهداف و روش‌شناسی آیات پزشکی، مجله قرآن و علم، ش ۲.
۱۳. علایی، حسین علی و رضایی، حسن رضا، بررسی تناقض آیات طبی با علوم پزشکی، مجله قرآن و علم، ش ۴.
۱۴. شاملو، سعید، بهداشت روانی، تهران: رشد، چاپ سیزدهم، ۱۳۷۸ ش.
۱۵. گنجی، حمزه، بهداشت روانی، تهران: ارسباران، ۱۳۷۸ ش.
۱۶. صادقیان، احمد، قرآن و بهداشت روان، قم: انتشارات پژوهش‌های تفسیر و علوم قرآن، ۱۳۸۶ ش.
۱۷. مجموعه مقالات اسلام و بهداشت روان، دفتر نشر معارف، دو جلدی، ۱۳۸۲ ش.
۱۸. رضایی، حسن رضا، آیات پزشکی قرآن، قم: انتشارات پژوهش‌های تفسیر و علوم قرآن، ۱۳۸۷ ش.

۱۹. السعيد، عبدالله عبدالرزاق، الاعجاز الطبى فى القرآن والاحاديث النبويه الرطب والنخله، جده: الدار السعوديه للنشر.
۲۰. ياسين عبدالقادر، حسين، الاعجاز الطبى فى الكتاب والسنة، قاهره: مكتبه وهبه، ۱۴۱۷ق.
۲۱. عبدالرضا على، صادق، القرآن و الطب الحديث، بيروت: دارامورخ العربى، ۱۴۱۱ق.
۲۲. سليمان، احمد محمد، القرآن و الطب، بيروت: دارالعودة، الطبعة الخامسة، ۱۹۸۱م.
۲۳. دياب، عبدالحميد و قرقوز، احمد، مع الطب فى القرآن الكريم، دمشق: مؤسسه علوم القرآن، الطبعة السابعة.
۲۴. كلينى، محمد بن يعقوب، الكافى، تهران: دارالكتب الاسلاميه، چاپ چهارم، ۱۳۶۵ش.
۲۵. مجلسى، محمد باقر، بحار الأنوار، بيروت: مؤسسة الوفاء ۱۴۰۴ق.
۲۶. محمدى رى شهرى، محمد، منتخب ميزان الحكمه، ترجمه محمد رضا شىخى، قم: دارالحديث، ۱۳۸۸.
۲۷. اصفهاني، محمدمهدى، آيين تندرستى، تهران: تندیس، ۱۳۸۳ش.
۲۸. الگود، سيريل، تاريخ پزشکی ايران، ترجمه باهر فرقانى، تهران: اميرکبير، بى تا.
۲۹. امام رضا عليه السلام، الرسالة الذهبية (طب الرضا)، قم: انتشارات خيام، ۱۴۰۲ق.
۳۰. مستغفرى ابوالعباس جعفر بن محمد، طب النبى، قم: انتشارات رضى، بى نو، ۱۳۶۲ش.
۳۱. مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، تصحيح الاعتقاد، قم: از منشورات کنگره جهانى هزاره مفيد، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.
۳۲. ابن شعبه حرانى، حسن بن علي، تحف العقول، تحقيق على اكبر غفاري، قم: جامعه مدرسين، چاپ دوم، ۱۳۶۳ش.
۳۳. ابن عبد ربه، أحمد بن محمد، العقد الفريد، تحقيق مفيد محمد قميحه، بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۴۰۴هـ.
۳۴. عسكرى، سيد مرتضى، طب الرضا و طب الصادق، ترجمه كاظم خلخالى، قم: انتشارات فؤاد، ۱۳۶۹ش.